



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هفتاد و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش دوازدهم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۵

شَقّ باید، ریش را مرهم کنی

چرک را در ریش مستحکم کنی

*شَقّ: شکافتن

زخمی را که چرک کرده، باید بشکافی. اگر نشکافی و مرهم رویش بگذاری، چرک را در زخم مستحکم و جای گیر می کنی.

نکته ۱: اگر من ذهنی را بپوشانیم، یعنی دردهایش را به وسیلهٔ مواد مخدر، الکل، قرص های آرامش بخش و خواب آور خاموش کنیم، بدتر خواهد شد. من ذهنی را باید شخم بزنیم تا دردهایش بیرون بیاید و این درد ما را تنبیه کند.

نکته ۲: آدم عادی با ذهنش می پرسد برای چه این همه بخوانیم؟ چهار روز زندگی می کنیم برویم دیگر! اما ما نمی توانیم راحت زندگی کنیم. می خواهیم خانواده تشکیل بدهیم، گرفتاری، دعوا، رنجش و انتقام جویی داریم و همسرمان مثل دشمن مان است. کشمکش قدرت و کنترل داریم و در فضای بدِ حرص و غیبت و عیب جویی و دعوا با دیگران هستیم.

نکته ۳: مولانا در تعریفِ دلّک گفته که این دلّک، آگاه است. درست مثل ما که خیلی از ایرادهایمان را می توانیم بنویسیم، ولی آیا حاضر هستیم، رفع کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۶

تا خورد مر گوشت را در زیر آن

نیم سودی باشد و پنجه زیان



اگر چرک را در زخم مستحکم کنی، این گوشت را که زیر آن است می خورد و اگرچه نیم سودی دارد، اما پنجاه زیان به بار می آورد.

نکته: منظور از «نیم سود» ساکت بودن موقتی دردهاست، مثل این که با قرص ها ما دو سه ساعت می خوابیم اما هزاران زیان و عارضه به دنبالش می آید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۷

گفت دلک: من نمی گویم گذار

من همی گویم: تحرّی بیار

*تحرّی: جست و جو

دلک گفت: «من نمی گویم از گناه من بگذر. من می گویم در این مورد تحقیق و جست و جویی بکن.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۸

هین، ره صبر و تائی در مبند

صبر کن، اندیشه می کن روز چند

راه صبر و تائی را در پیش بگیر و چند روز صبر و تأمل و اندیشه کن و فضاگشایی و خردورزی داشته باش.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۹

در تائی بر یقینی برزنی

گوشمال من به ایقانی کنی

*ایقان: یقین آوردن



به این دلیل که با صبر و تائی می توانی به یقین بررسی و وقتی اطمینان حاصل کردی، تنبیه و گوشمالی مرا با یقین انجام خواهی داد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۰

در روش، یمشی مُکبّا خود چرا؟

چون همی شاید شدن در استوا؟

«وقتی که مثلاً می توانی شقّ و رقّ و صاف راه بروی، چرا افتان و خمان راه می روی؟»

*استوا: راست و معتدل شدن

وقتی که مثلاً انسان می تواند شقّ و رقّ و صاف راه برود، چرا افتان و خمان راه برود؟ [به عبارتی آیا کسی که چهار دست و پا با من ذهنی راه می رود و عمل می کند بهتر زندگی می کند یا کسی که با فضاگشایی از ذهن جدا و بر هشیاری زندگی منطبق شده و صاف و بر راه راست راه می رود؟]

قرآن کریم، سوره ملک (۶۷)، آیه ۲۲

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

«آیا آن کسی که نگون سار بر روی افتاده راه می رود، هدایت یافته تر است یا آن که بر پای ایستاده و بر راه راست می رود؟»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۱

مشورت کن با گروه صالحان

بر پیامبر امرِ شاورْهُمْ بدان

«با نیکان مشورت کن، این را بدان که حتی پیامبر (ص) مأمور به مشورت با امت بود.»

با نیکان و صالحان مشورت کن و این را بدان که حتی پیامبر مأمور به مشورت با امت بود.

نکته: صالحان و نیکان کسانی هستند که فضا را باز کرده‌اند و به زندگی زنده هستند.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹

«... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ...»

«... و در کارها با ایشان مشورت کن ...»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۲

أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَرَىٰ أَيْنَ بُدَّ

كُز تَشَاوُرْ، سهو و كُز كمتر رَوَد

«از آن رو مؤمنان به مشورت در امور دعوت شده‌اند که مشورت باعث می‌شود که اشتباه و کج‌روی کمتر رخ دهد.»

از آن رو مؤمنان در قرآن به مشورت در امور دعوت شده‌اند که مشورت باعث می‌شود اشتباه و کج‌روی کمتر رخ دهد.

نکته: من ذهنی حاضر به مشورت نیست، زیرا توصیه به مشورت، کوچک کردنِ او و درآمدن جلوی ناموسِ اوست.

قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۸

«... وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ...»

«... و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است ...»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۳

این خَردها چون مَصابیح انور است
بیست مصباح از یکی روشن تر است

*مصابیح: چراغ‌ها

این خردها مانند چراغ روشن هستند که نور دارند و مسلماً بیست چراغ از یک چراغ روشن تر و نورانی ترند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۴

بُوکه مصباحی فتد اندر میان
مُشتعلِ گشته ز نور آسمان

باشد که در میان این چراغ‌های خرد، چراغی وجود داشته باشد که از نور آسمان یا نور خدا مشتعل و روشن شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۵

غیرتِ حق پرده‌ای انگيخته‌ست
سُفلی و علوی به هم آميخته‌ست

*سُفلی: پایینی، زیرین

*علوی: بالایی، روین

[از زبان دلک می‌گوید که] غیرت خداوند پرده‌ای انداخته و انسان بالایی یا زنده‌شده به زندگی و انسان پایینی یا دارای من‌ذهنی را به هم آمیخته تا کسی که من‌ذهنی دارد فرق بین این دو را نبیند و نتواند این دو را از هم تشخیص دهد. بدین ترتیب شخصی مانند مولانا که حرف خرد را می‌زند با کسی که حرف من‌ذهنی را می‌زند از هم مجزا و قابل تشخیص نیستند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۶

گفت: سیروا، می طلب اندر جهان

بخت و روزی را همی کن امتحان

*سیروا: سیر و گردش کنید.

[دلچسپ که در نهایت پذیرفته باید در جهان بگردد] گفت که «سیروا» را که آیه قرآن و به معنای «گردش کنید» است طلب کن، یعنی در روی زمین سیر و سیاحت کن و بخت و روزی را امتحان کن.

نکته: توصیه این آیه، سیاحت در زمین به منظور مشاهده عاقبت کار آدم‌هایی است که با سبب‌سازی ذهنی می‌پندارند قاصدی نباید به سمرقند برود، از سمرقند پیغام نمی‌آید و پیغمبران و انسان‌هایی مانند مولانا دروغ هستند.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۷

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.»

«پیش از شما سنت‌هایی بوده‌است، پس بر روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار آن‌ها که پیامبران را به دروغ‌گویی نسبت می‌دادند چه بوده‌است.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۷

در مجالس می طلب اندر عقول

آنچنان عقلی که بود اندر رسول

در مجالس مختلف که می‌روی در بین عقل‌ها آن چنان عقلی را طلب کن و بگیر که در حضرت رسول بود. [مولانا می‌خواهد بگوید یک عقلی وجود دارد که عقل و هشیاری مولانا از آن جنس است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۸

ز آن که میراث از رسول آن است و بس

که ببیند غیب‌ها از پیش و پس

برای این که میراث باقی مانده از رسول فقط همین عقل است که به زندگی زنده است و آگاه به عالم غیب و گذشته و آینده می باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۹

در بَصَرها می طلب هم آن بَصَر

که نتابد شرح آن این مختصر

*بَصَر: چشم

به چشم‌ها هم نگاه کن و بین آن‌ها چشمی را انتخاب کن که در این مختصر نمی گنجد و نمی توان توضیحش داد، چراکه به وسیله عدم می بیند و وصل به زندگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۰

بهر این کرده ست منع، آن باشکوه

از تَرَهُّب، وز شدن خلوت به کوه

*تَرَهُّب: پارسایی، رُهبانیت

به همین دلیل است که حضرت رسول رُهبانیت، فرار از مردم و خلوت گزینی در کوه را منع کرده و فرموده که بین مردم باشید تا بتوانید عقل و چراغی مانند مولانا را پیدا کنید.



نکته: درست است که باید از قرین دور باشیم، ولی نباید از مردم فرار کنیم، حتی اگر آن‌ها من‌ذهنی‌شان را به معرض نمایش می‌گذارند. فقط باید مواظب باشیم و بدانیم این تمرینی است برای فضاگشایی و بالأخره ما عقلی مثل مولانا را که به زندگی زنده شده و دنبالش می‌گردیم، پیدا می‌کنیم.

حدیث

«لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ.»

«در اسلام رهبانیت، یعنی کناره‌گیری از زندگی برای رسیدن به آخرت اصلاً وجود ندارد.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۱

تا نگردد فوت این نوعِ التِّقا

کأن نظر بخت است و اکسیر بقا

*التِّقا: دیدار، ملاقات

تا این نوع ملاقات، یعنی پیدا کردن و دیدن چراغی مثل مولانا از دست نرود و اتفاق بیفتد؛ که این نظر یا دید او که در این مثنوی و دیوان شمس آمده، واقعاً بخت است و اکسیر جاودانگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۲

در میان صالحان یک اصلحی ست

بر سر توقیعش از سلطان صحی ست

*توقیع: فرمان شاه، امضای نامه و فرمان

*صح: مخفف صح به معنی درست است، صحیح است.



در میان صالحان و نیکان که به زندگی زنده شده‌اند، فرد واقعاً کامل و صالحی مثل مولانا وجود دارد که فرمانش را خداوند امضا کرده و تمام نوشته‌هایش با نظر زندگی نوشته شده‌است و خداوند گفته همه چیز این انسان صحیح است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۳

کَانَ دَعَا شَدَّ بِاِجَابَتِ مُقْتَرِنِ

کُفُوْ اَوْ نُبُوْدِ کِبَارِ اِنْسِ وَ جِنِّ

*مُقْتَرِن: قرین

*کُفُو: هم‌تا، نظیر

دعای چنین انسانی با اجابت مُقْتَرِن است، یعنی مستجاب می‌شود و نظیر و هم‌کُفُو او چه در انسان‌های بزرگ و چه در هشیاری‌های دیگر وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۴

دَر مَرِّ اَشِّ اَنْ کِه حُلُوْ وَ حَامِضِ اِسْتِ

حَجَّتِ اِیْشَانِ بَرِ حَقِّ دَاخِضِ اِسْتِ

*مَرِّ: ستیز و جدال

حُلُو: شیرین

*حَامِض: ترش

*دَاخِض: باطل

اگر کسی با چنین انسانی که به خداوند زنده شده و حرف‌هایش حرف‌های خداست، ستیزه کند و ترش و شیرین شود، یعنی گاهی مخالف و گاهی موافق او باشد، دلیلش حتماً باطل است.



نکته: اگر مولانا را بخوانیم و بگوییم که این جایش درست است و این جایش غلط است، حتماً حرف ما غلط است و حرف ایشان درست است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۵

که چو ما او را به خود افراشتیم

عذر و حجت از میان برداشتیم

[از زبان خداوند می‌گوید که] چون ما در چنین انسانی به خودمان زنده شدیم، عذر و حجت مردم را از میان برداشتیم تا دیگر کسی نتواند از این انسان ایراد بگیرد.

نکته: ما هم اگر با دقت به مکالمه دلچسب و وزیر و شاه گوش کنیم، شاید چیزهایی یاد بگیریم و ما هم به حق افراشته شویم، یعنی خداوند خودش را در ما به خودش زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دست حق عیان

پس تحرّی بعد از این مردود دان

*تحرّی: جست‌وجو

چون دست خداوند قبله یا فضای گشوده‌شده را برای انسان آشکار کرده‌است، بنابراین بعد از این، جست‌وجو در ذهن برای پیدا کردن آن قبله مردود است.

«بیت هندسی»



نکته: برای دسترسی به قبله که همان فضای گشوده شده است، دو راه وجود دارد: یا فضا را باز می کنیم تا مستقیماً به خداوند وصل شویم، یا ابیات مولانا را می خوانیم و تکرار می کنیم. فضاگشایی، مرکز عدم و آوردن خدا به مرکزمان قبله است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

هین بگردان از تحرّی رو و سر

که پدید آمد معاد و مُستَقَر

*مُستَقَر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

آگاه باش و از جست و جوی خداوند با سبب سازی ذهنی دست بردار، زیرا در این لحظه با فضاگشایی تو، زنده شدن به خداوند و ایستادن و مستقر شدن بر پای زندگی امکان پذیر است. «بیت هندسی»

نکته ۱: مولانا انسانی است که در اثر فضاگشایی به بی نهایت خداوند زنده شده است. اشعارش به زبان فارسی است و ما می توانیم آن ها را بخوانیم و بفهمیم؛ بنابراین باید از جست و جوی ذهنی و بحث و جدل که فایده ای ندارد یا این جایش بد است و وقتمان را تلف می کند دست برداریم.

نکته ۲: آیا شما وقتی مولانا را می خوانید حس نمی کنید که فضا باز می شود و در مرکزتان به خداوند استقرار پیدا می کنید؟ و معاد که همان قیامت است در حال اتفاق افتادن است؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سُخره هر قبله باطل شوی

*ذاهل: فراموش کننده، غافل



*سُخره: ذلیل، موردِ مسخره، کارِ بی مزد

ای انسان، اگر یک لحظه از این قبلهٔ فضای گشوده شده یا ابیات مولانا غافل شوی، مرکزت جسم می شود و تحت سلطه و سُخرهٔ هر قبلهٔ باطل که همانیدگی ها و چیزهای ذهنی هستند قرار خواهی گرفت.

«بیت هندسی»

نکته: با خواندن اشعار مولانا مرکز انسان خالی و فضا باز می شود، در این صورت او می تواند راست را از دروغ و زندگی را از مردگی تشخیص دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شوی تمییزده را ناسپاس

بجهد از تو خطرت قبله شناس

*تمییزده: کسی که دهندهٔ قوهٔ شناخت و معرفت است.

*خطرت: قوهٔ تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

ای انسان، اگر نسبت به فضای گشوده یا مرکز عدم و یا به مولانا که تمییزده هستند و قدرت شناخت و معرفت دارند، ناسپاس باشی، خاصیت قبله شناسی از تو می پرد.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

گر از این انبار خواهی بر و بُر

نیم ساعت هم ز همدردان مبر

*بر: نیکی

*بر: گندم

اگر از انبارِ خداوند، نیکی یا فضای گشوده‌شده و گندم یا چیزهای مادی و نتایج خوب را می‌خواهی، یک لحظه هم از عاشقان که همدرد تو بوده و دنبال عشق، فضاگشایی و کار روی خودشان هستند جدا نشو.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

که در آن دم که بُرّی زین مُعین

مبتلا گردی تو با بُسِ الْقَرین

*مُعین: یار، یاری‌کننده

*بُسِ الْقَرین: هم‌نشین بد

ای انسان، در آن لحظه که از این یاوران کمک‌کننده مانند خویشانِ عشقی، فضای گشوده‌شده یا مولانا بُرّی، مطمئن باش که گرفتار هم‌نشین بدی چون من ذهنی خواهی شد.

«بیت هندسی»

نکته: حالت دل‌کی و آداهای من ذهنی در ابتدا ممکن است، خوش‌آیند باشد، اما بعد خطرناک می‌شود؛ مثل دعوای لفظی که تبدیل به دعوای با توپ و تفنگ بشود.

قرآن کریم، سوره زُخْرَف (۴۳)، آیه ۳۸

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»

«تا آن گاه که نزد ما آید، می گوید: ای کاش دوری من و تو، دوری مشرق و مغرب بود و تو چه همراه بدی بودی.»

توضیح آیه:

انسان‌هایی که فضا را باز کرده و به زندگی زنده شده‌اند وقتی نزد خداوند می‌آیند و من ذهنی‌شان را می‌بینند، به او می‌گویند که ای کاش دوری من و تو به اندازه مشرق و مغرب بود و من گرفتارت نمی‌شدم. تو بلاهای زیادی بر سر من آوردی. چه همراه بد و خطرناکی بودی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



متنی آماده کرده‌ام در مورد شاهد و ناظر بودن به ذهن براساس چند بیت کلیدی از داستان سلطان محمود و شب‌دزدان در دفتر ششم.

آقای شهبازی در برنامه ۵۹۶ گنج حضور در رابطه با بیت:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۰

شاهدِ مطلق بُود در هر نزاع

بشکند گفتش خُمارِ هر صداع

به یک نکته کلیدی اشاره کردند که برایم بسیار روشن گر بود، ایشان ذکر کردند: «اگر هشیاری از ذهنی زاییده شود، تبدیل به شاهد مطلق در هر نزاع من‌های ذهنی می‌شود و گفتارش خمار هر سردردی را از بین می‌برد. حالت خمار همان بی‌حالی، بی‌حوصلگی، حس جدایی و حس نقص است که در من‌ذهنی وجود دارد.»

به این جملات و اشاره به حالت خماری در من‌ذهنی دقیق‌تر شدم و آن‌ها را در خود یافتیم.

به‌راستی چرا بی‌حوصله و بی‌حال می‌شوم؟ و چرا گاهی حس جدایی و حس نقص من را می‌آزارد؟ این حس جدایی و نقص از کجا و چرا می‌آید؟ شاهد مطلق بودن یعنی چه؟ چرا این شاهد مرهمی است به این حال‌های مخرب من‌ذهنی؟ متوجه شدم یکی از عامل‌های مهم در به وجود آمدن احساس نقص نگرفتن تأیید و توجه دیگران است. وقتی زندگی را در اعتبار گرفتن از دیگران می‌بینی و ارزش و اهمیت خود را در آن خلاصه می‌کنی، قطعاً بسیار بی‌مراد خواهی شد و وقتی در من‌ذهنی نمی‌دانی این دردها باید در جهت شناسایی و رهایی از یک همانیدگی مودی استفاده شود و به عبارتی تبدیل به گل و ریحان شود، با این ناآگاهی خود را به آتش جهنم می‌اندازی، چگونه؟ با این دید که من حتماً نقصی دارم که تأیید نمی‌گیرم و به من توجهی نمی‌شود، بگذار ببینم چگونه محبوب من‌های ذهنی شوم؟



و این گونه مرغ دیگران می شوم و برای جلب توجه آن ها شروع به نمایش، هدف گذاری ذهنی، خواستن و بیشتر کردن همانیدگی ها می کنم، بلکه بیشتر به چشم بیایم، غافل از این که انرژی زنده کننده زندگی را صرف هیچ و پوچ می کنم و وارد چاه ذهنی ایی می شوم که انتها ندارد و هر چقدر هم خود را به ظاهر کامل تر می کنم، باز هم نقص بیشتری می بینم و هر چقدر هم تأیید و توجه بیرونی می گیرم، باز هم گدای توجه بیشتری می شوم و علاوه بر احساس نقص چون دائماً در حال محاسبه کم و کاستی های ذهن خود براساس معیارهای بیرونی هستم احساس جدایی هم می کنم.

دیگر چه انرژی می ماند برایم؟ همه این سرمایه صرف هدف گذاری ذهنی، تلاش بی مزد، افزودن چیزهای بیرونی به خود و نمایش آن ها، استرس گرفتن تأیید و توجه دیگران، ناکام شدن، دوباره سبب سازی، دردسازی، مسئله سازی و غیره می شود. دست و پا زدن در یک دایره مخرب که انتها ندارد. موش این گونه از انبار ما می دزدد.

دیگر چه حس و حال و حوصله ای برای ما باقی می ماند؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

گر نه موشی دزد در انبار ماست

گندم اعمال چل ساله کجاست؟

حالا کمی عمیق تر به این حالت مخرب من ذهنی نگاه می کنم. این حالت چه هست؟ آیا چیزی غیر از یک دید ذهنی است؟ دیدی که می گوید تأیید و توجه دیگران و نمایش خوب بودن تو مهم است. دیدی که می گوید تو ناقصی، کمی و یا حتی بزرگ و کاملی.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

عقلِ کُلّ را گفت: مازاغِ البَصَر

عقلِ جزوی می کند هر سو نظر

زاغِ عادتِ دارد که دائماً نگاهش به این‌ور و آن‌ور است و مولانا به زیبایی آن را به من‌ذهنی نسبت می‌دهد. انسانی که شاهد بودن را تمرین می‌کند، می‌داند که نباید چشمِ زاغ داشته باشد و به هر سویی نظر کند. فقط باید نگاهش به یک نقطه باشد و آن هم فضای گشوده‌شده است.

عقلِ جزوی یعنی همین من‌ذهنی ما دائماً یک دید به ما معرفی می‌کند، مثلاً همین دیدِ نقص داشتن، دید بی‌مرادی از گرفتن تأیید و توجه دیگران، دید راه‌حل‌های من‌ذهنی. این‌جا هنر انسان ناظر است که ببیند این‌ها همه عینک‌ها و ترفندهای من‌ذهنی است برای کشاندن ما به منجلاّب خودش. وقتی تیزبین، ناظر و حاضر در خود باشی، هر دید و عینکی که من‌ذهنی پیشنهاد می‌دهد را رد می‌کنی و از طریق عینک آن نمی‌بینی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۲

در شبِ دنیا که محجوب است شید

ناظرِ حق بود و زو بودش امید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۳

از اَلَمْ نَشْرَحْ دو چشمش سُرْمه یافت

دید آنچه جبرئیل آن برنتافت



باید در خود حاضر بود و برای این حضور باید از جنس عدم و فضای گشوده شد.

انسانی که «ما زاغَ الْبَصَرِ» است چشمش مانند زاغ نمی لغزد و این‌ور و آن‌ور را نگاه نمی‌کند، یعنی دیدهای من‌ذهنی را جدی نمی‌گیرد و به آن‌ها اهمیت نمی‌دهد و غرقشان نمی‌شود، در حالت پرهیز است و خود را از این کشش و حیلۀ من‌ذهنی در فضای امن عدم حفظ می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱

هیچ کُنْجی بی‌دَد و بی‌دام نیست

جز به خلوت‌گاهِ حق، آرام نیست

در مثال کوچک دیگری، مثلاً همسر یا هر کسی به من حرف درشتی می‌زند و همان لحظه در من دید قربانی شدن، دید رنجیدن و برخوردن، دید کوچک شدن ناموسم، دید ملامت کردن و یا دید مرور بر گذشته و رفتن به ماجرا دست می‌دهد. آیا چشم زاغ دارم؟ به آن‌ها نگاه می‌کنم و غرق فکر پشت فکر و واکنش پشت واکنش می‌شوم؟ و یا نه این دیدها را بی‌اهمیت می‌کنم و در فضای امن گشوده‌شده بدون هیچ مقاومت و قضاوتی به زندگی پناه می‌برم و به خرد و طرح او اتکا و اعتماد می‌کنم؟

این موضوع شاید به‌ظاهر آسان نباشد، ولی درواقع ورزش‌های معنوی ما هستند. باید بدانیم هر بار با بی‌اهمیت کردن دیدهای من‌ذهنی و بله گفتن به اتفاق این لحظه فضای درون گشوده‌تر می‌شود و خرد کُل در وضعیت درون و بیرون ما جاری‌تر.

و این بیکار کردن دیدها و تسلیم و پذیرش و رضایت کامل است که ما را از این دردها، عینک‌ها و همانیدگی‌ها بلند می‌کند. همین‌طور تکرار ابیات کمک بسیار شایانی در هشیار بودن ما در اتفاق این لحظه و نظارت ذهن می‌کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۵۵

دو چشم اگر بگشادی به آفتابِ وصال

برآ به چرخِ حقایق، دگر مگو ز خیال

و نکته مهم آخر هم خلاصه می شود در این بیت طلایی مولانا که می فرمایند:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۷

چاره آن دل عطای مُبدلی ست

داد او را قابلیت شرط نیست

زمان های زیادی پیش می آید که می بینی نه تنها شاهد و ناظر ذهنت نبودی، بلکه در یک صندوق فکری یا دید و خیال توهمی ذهنی ات گیر افتاده ای. درست از همان لحظه که متوجه شدی برگرد و خود را از جهنم ذهن و دیدی که به تو القا کرده رها کن و به آغوش فضای گشوده شده بازگرد.

درهای رحمت خداوند همیشه به روی ما باز است و این فقط ما هستیم که دور و نزدیک می شویم. در هر موقعیتی هستیم هر چقدر عمیق و گرفتار، از همان جا همت کنیم و به سوی زندگی بازگردیم و شفای رحمت او را دریافت کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۷

منگر اندر نقش زشت و خوب خویش

بنگر اندر عشق و، در مطلوب خویش



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۸

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف

بنگر اندر همتِ خود ای شریف

با تشکر،

آتنا از کانادا



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

